

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

National Characters

شخصیت های ملی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

## نقش نایب امین الله خان لوگری در قیام کابل

(۱۸۴۱-۱۸۴۲م)



امین الله خان لوگری



شاه شجاع

مطابق ضبط موهن لال، جاسوس انگلیس در ۱۸۴۱

### سالهای نخستین زندگی نایب امین الله خان تا تجاوز اول انگلیس:

نایب امین الله خان لوگری در دوره اخیر سدوزائی و در عصر عروج بارکزائی، از اواخر سلطنت شاه زمان بن تیمورشاه تا آخر دوره حکمرانی امیر دوست محمدخان، در حدود ۶۰ سال تمام، مورد ارادت و احترام شاهان، امراء، وزراء، سران و سرداران افغان قرار داشت و در قبال پیش آمدهای مختلف و بحران آمیز پادشاه گردشی ها، عروج و نزول اشخاص و خانواده ها، عزل و نصب وزراء و تهاجمات بیگانگان و تطورات بزرگ اجتماعی و سیاسی قرن ۱۹ میلادی شخصیت خود و شئون ملی خود را به حیث یک افغان مستشعر بر خیر و شر مملکت حفظ کرد و در گیر و دار بسیار بغرنج اجتماعی که همگان از پیچ و تاب آن کم و بیش اطلاع دارند از ضعف اخلاقی و فساد برکنار ماند.

مرحوم کهزاد میگوید که، نایب امین الله خان از بره کی لوگر و فرزند میرزائی خان لوگری بود که در سال ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳م) در بره کی راجان لوگر تولد یافته و مادرش دختر کمالخان از قوم خرم خیل وردک بود و تا سال ۱۲۷۴ هجری (۱۸۵۸م)، یعنی تا چارپنج سال قبل از مرگ امیر دوست محمدخان حیات داشت و به این حساب ۷۷ سال عمر کرده است.

بگفته مرحوم کهزاد، پدر نایب امین الله خان در عهد تیمورشاه حکمران کشمیر بود و در کشمیر فوت نمود و جنازه اش به کابل آورده شد و حکومت معاش او را به پسرش، نایب امین الله خان اعطا میکرد. در میان اسناد و مکتوبات تاریخی ایکه از ورثه نایب برای موزیم کابل خریداری شده بود و در آنجا نگهداری می گردید (البته تا سال ۱۳۷۰ / اپریل ۱۹۹۲ نگهداری میشد، اما بعد از آن موزیم ملی از طرف گروه های مسلح جهادی غارت شد) مکتوبی موجود است که به تاریخ غره شهر ذیقعد الحرام ۱۲۱۴ هجری تحریر شده و از آن معلوم میشود که خان لوگر نایب امین الله خان در اخیر سلطنت زمانشاه سدوزائی در قطار خوانین بره کی به حیث "خان" شناخته شده بود و سالانه مبلغ دوصد تومان تبریزی که معادل چهار هزار و پویه میشود (معاش مستمری) داشت. (۱)

بعد از سقوط زمانشاه و صعود شاه محمود سدوزائی، امین الله خان لوگری کماکان مورد احترام قرار داشت. وزیر فتح خان که خود از رجال نامی وطن خواه بود طبعاً در اعزاز اشخاص بزرگ ملی سعی بلیغ مبذول میکرد. بدین مناسبت وزیر، امین الله خان را به مقام اولی او یعنی بحیث خان لوگر و بتخاک مجدداً برقرار نمود و فرمانی عنوانی فتح الله خان امین الملک صادر نمود که در آن مبلغ دوصد تومان موجب برای امین الله خان لوگری تعیین شده بود. (۲) در عهد

امارت نخستین امیردوست محمدخان باز هم لوگروبتخاک در تیول امین الله خان لوگری قرار داشت و این تیول توسط یک عهد نامه شرعی مسجل شده بود. (۳)

### نقش نایب امین الله خان در قیام کابل:

بیشترین شهرت نایب امین الله خان در تاریخ کشور از دوره ای آغاز میشود که انگلیسها بنای مداخله و تجاوز را در خاک ما گذاشتند. انگلیسها از ترس نزدیکی روسها به امیردوست محمدخان با سفارت ویتکوویچ به دربار کابل در سال ۱۸۳۸ شروع به بهانه جوئی نمودند و پس از امضای معاهده سه جانبه (مثلث) به نام شاه شجاع سپاه عظیمی از طریق کندهار و غزنی وارد کابل شدند (اگست ۱۸۳۹) و سلطنت امیردوست محمدخان را برهم زدند. انگلیسها در عرض سه سال (۱۸۳۹-۱۸۴۱) استقرار خود در افغانستان بحران بیکرانی از زورگوئی، حق تلفی، بی بازخواستی، تجاوز به حقوق و حیثیت و شرف و نوامیس ملی، وضع مالیاتهای توان فرسا و قطع معاش مستمری خوانین اقوام غلزائی، که از راه تجارتی کابل- دهلی حراست میکردند، حبس و تبعید متنفذین اقوام بارکزائی و اچکزائی و غیره به وجود آوردند، که علی رغم اقدامات مشترک فرنگی و شاه پوشالی (شاه شجاع) سران ملی را واداشت تا برای امحای سلطه اجنبی و همکاران ایشان دست به قیام بزنند. سرانجام روز دوم نوامبر ۱۸۴۱ میلادی قیام ملی آغاز شد.

عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری از نخستین کسانی بودند که به فکر قیام برضد انگلیسها افتادند و متعاقباً عده ای دیگری از متنفذین و سران کابل را در این قصد و نیت خود شریک کردند. در شب اول نوامبریک بار دیگر خوانین کابل دور هم نشستند و نواب زمان خان رابه حیث رهبر مجاهدین (امیر) و امین الله خان را به حیث نایب و انتخاب کردند. صبح روز دوم نوامبر ۱۸۴۱ چهار نفر قوماندان جهاد: عبدالله خان اچکزائی، امین الله خان لوگری، سکندر خان بامیزائی و عبدالسلام خان پوپل زائی که نقشه حرکت خود را در خانه عبدالله خان اچکزائی طرح کرده بودند، قبل از آنکه مردم در کوچه و بازار شهر بر آیند (ساعت هفت صبح، بقول موهن لال جاسوس انگلیس) در ماحول منزل برنس جمع شدند و با دستیاری گروهی از مجاهدین خانه نماینده تجارتی انگلیس را آتش زدند. برنس و برادرش (چارلز برنس) کشته شدند و جنبش معروف کابل آغاز گردید. یکی از شاهدان عینی موهن لال، منشی برنس و جاسوس زیرک انگلیس در هنگام قیام کابل است او در این مورد چنین گزارش میدهد:

" افق حزن انگیز تاریخ دوم نومبر ۱۸۴۱ که روز سه شنبه بود به چشمان خسته ما بد منظر و رنج دهنده می نمود، چونکه متعاقب آن اغتشاش عامه شهر بطور برق آسا پدید آمد. ساعت تقریباً هفت صبح بود که خدمه زنانه بشدت دروازه اطاق خواب مرا میزد و میگفت: آغا شما بخواب استنید، ولی شهر چیه شده .... من به باغ حویلی خود پایان شدم و دیدم مردم اموال خانه های شان را از کوچه ما بجای امن تری انتقال میدهند. دکانداران امتعه خود را از دکانها بیرون می سازند و تمام شهر در آشوب به نظر میرسد. میرزا خداداد سکرتر سلطان جان بخانه من آمد و او که آشنای قدیم من بود بمن اخطار داد که اگر در منزل خود بمانم در خطر هستم و باید اموال خود را نیز بجای دیگری انتقال بدهم. نایب محمد شریف نیز خسر خود محمدکمال خان را فرستاد تا مرا همراه با اشیای قیمتدار شخصی ام به منطقه فارسی زبانها برساند. اما من مشوره های خیر خواهانه دوستان را نپذیرفتم، زیرا می ترسیدم که برون شدن من از خانه شاید احساس خطر متوقعه را بیشتر سازد. لهذا مستخدم خود عبدالله کشمیری را با یاد داشتی نزد برنس فرستادم. خانه برنس چند خانه بعد از خانه من بطرف دست راست و خانه تورن تریور Trevor در جوار باغ من بطرف چپ واقع بود. و آنچه اخباری که بمن رسیده بود برایش نوشتم و منتظر مشوره و هدایت او ماندم. جواب برنس از این قرار بود: باید بخانه خود باشم و هم بمن اطلاع داد که که سپاه را احضار کرده و بزودی به داخل شهر میرسند. نیم ساعت بعد از آن مستخدم من خبر داد که نظام الدوله به برنس اطلاع داده تا خانه خود را ترک داده با او به بالا حصار برود، اما او به نظام الدوله پیام فرستاد که نمیخواهد خانه خود را ترک نماید. آنگاه نظام الدوله بطرف بالا حصار حرکت کرد و در حین عبور از کوچه ها از بام خانه ها بالای او فیر میشد. ...

ز عمای اشرار (مجاهدین) از قبیل عبدالله خان اچکزائی، امین الله خان لوگری، سکندر خان و عبدالسلام خان بالای اسپ های خود سوار شده خود را به باغی رساندند که بسیار قریب به خانه سر الکساندر برنس واقع بود. برنس یک نفر سید را که در استخدام او بود با یک نفر سوار بنام حمید با یک پیام نزد آنها فرستاد و دلیل این را که سران قوم دفعتاً به چنین قیام عربیان متوسل شده اند، پرسید و در عین حال از حسن نظر خود به آنها اطمینان داد که امتیازات و معاشات سابق شان را دوباره مقرر خواهد کرد. قبل از آنکه به سید جوابی داده شود، یک تن از سران بنام سکندر خان بضرر شمشیر سر قاصد را از تنش جدا کرد، مشاهده این وضع نوکر اسپ سوار برنس را وادار ساخت که دویای دیگر نیز قرض کرده چهار نعل خود را نزد بادر خود برساند و جریان رابه او بگوید. آنگاه سران قوم به یک تعداد از پیروان خود هدایت دادند تا به بامهای منازل توپچی باشی و آغا حسین بالا شده و از طریق خانه میردادخان به باغی که ملحق به خانه برنس است داخل شوند و از آنجا بالای برنس فیر کنند. برنس امر کرد دروازه حویلی او بسته شود. در این وقت حدود دوصد نفر به چهار طرف منزل برنس جمع شدند و برنس از کلکین اطاق منزل دوم خود از اشرار (مجاهدان) تقاضا کرد از جنگ دست بردارند که در آن صورت مبلغ کلان پول بطور انعام به آنها خواهد داد. در این وقت گلوله ای به سینه تورن برادفوت Broadfoot اصابت کرد که برنس و برادرش چارلز برنس، تورن مجروح رابه منزل اول انتقال دادند. یک عده مستخدمین برنس به او پیشنهاد کردند خود را در یک خیمه بپیچاند تا آن خیمه را آنها بقسم مال غارت شده بالای شانه های خود از خانه بیرون ببرند، اما برنس گفت که برادر خود و دوست زخمی خود برادفوت را تنها گذاشته نمیتواند.

آنگاه خضرخان کوتوال که خون او برای گرفتن انتقام از برنس می جوشید، همراه با حاجی [ناظر] علی محمد، هاشم کاه فروش، کاکا حسین، عبدالرحیم، و محمدحسین خان اچکزائی به دروازه منزل برنس رسیدند و عین همان دروازه را که شب قبل محمدمیرزا خان جوانشیر به من گفته بود، حریق کردند. دود و شعله های آتش به اطالی که برنس و برادرش در آن ایستاده بودند سرایت کرد، آنها بطرف انبوه مردم می دیدند و استرحام می کردند، درحالی که تورن برادفوت جان داده بود. بریدمن چارلز برنس آنگاه به باغ حویلی رفت و حدود شش نفر را بقتل رسانید تا آنکه خودش را اشرار پارچه پارچه کردند... من از بام منزل خود تعرض حزن انگیز دشمن را بمنزل برنس مشاهده می کردم. یکعده اشخاص به منزل من حمله کردند، من دروازه دخول را بستم و خودم از طریق سوراخی که در دیوار همسایه بود، برون شدم و میخواستم خان شیرین خان ز عیم فارسی بانها را بکمک برنس ببرم. درکوچه ناظر علی محمد مرا دید و متوقف ساخت و چند نفر خوابگاهی میخواستند مرا هم همانجا بکشند، چنانچه شجاع الدوله (کسی که بعداً شاه شجاع را بکشت) فتوای قتل مرا درحالی صادر کرد که خودش اسلحه بدوش می انداخت تا نزد عبدالله خان اچکزائی برود و درحمله بالای برنس شرکت کند، اما اراده خداوند نبود و بخت با من یاری کرد که پدر شجاع الدوله نواب محمدمان خان معروف که شخص رحمدل و مهربان بود، از منزل خود برون آمد و مرا از چنگال آنها رها ساخته به داخل منزل خود برد... (۴)

اما غبار میگوید که موهن لال از سوراخ دیوار میخواست فرار کند، دستگیر و محکوم به اعدام شد ولی از ترس کلمه اسلام خواند و از مرگ نجات یافت و نواب محمدمان او را به خان شیرین خان سپرد. (۵)

بعد از اینکه مجاهدان ذخایر غله انگلیسها را تصاحب نمودند و در جنگ قلعه شیرپوردر ۱۳ نومبر تلفات جدی به انگلیسها وارد کردند، مکناتن نه تنها باب مذاکره با سران مجاهدین را آغاز کرد، بلکه به موهن لال جاسوس خود که در منزل خان شیرینخان زندانی بود، هدایت داد تا به خان شیرینخان بگوید که برای از میان بردن هریک از سران مجاهدین از ۳۰ تا ۵۰ هزار کلدان جایزه میدهد.

یکی از اهداف مهم توپخانه انگلیس در شهرکابل، اقامتگاه نایب امین الله خان لوگری بود. نایب در قلعه محمودخان که مرکز فرماندهی مجاهدین بود، جای داشت. وبا پرچم سرخ در قلعه محمودخان جنگ را برضد دشمن رهبری میکرد. قشله انگلیسی، قلعه محمودخان را زیر آتش توپ قرارداد، ولی نتیجه مطلوب نگرفت.

یکی از پیشنهادات مکناتن به وزیر اکبرخان، دستگیری و از بین بردن نایب امین الله خان بود. ناگفته نماند که نایب امین الله خان در میان گروه سران مجاهدان تنها کسی است که انگلیسها او را هم دوست و هم دشمن خود تلقی می کردند. وی در عین زمانی که نایب شاه زمان (شاه منتخبه مجاهدان) بود، خود و پسران او با شاه شجاع و اولاده او همکاری داشتند، اما مکناتن که به خون او تشنه بود، در عین حالی که یک طرف پیشنهاد نابود کردن او را به سردار اکبرخان می کند، طی نامه ای از خود نایب اظهار قدردانی می نماید. این نامه را مکناتن به تاریخ ۱۴ دسمبر ۱۸۴۱ یعنی ۸ روز قبل از قتل خود نوشته و از آن روح دسیسه کاری او نسبت به سران ملی افغان واضح معلوم میشود. این نامه تاریخی از ورثه نایب مذکور به دست آمده و در جلد دوم کتاب بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، تالیف مرحوم علامه کهزاد، ثبت است و بنابر اهمیت تاریخی آن اینجا نیز عیناً نقل می کنیم: " مشفقاً، مهرباناً، نایب امین الله خان، سلم الله و تعالی در این روزها چه خدمت نسبت سرکار انگلیسی و ما مردم مهربانی نموده اند. هرگز از خاطر ما مردم فراموش نمی شود. آفرین بر صداقت و دانشمندی آن مهربان که هم خدمت طایفه انگلیس نموده و هم خیر اهل اسلام در نظر داشته اند و فرزندان آن مشفق، یعنی نصرالله و روح الله پیروی همین طریق پسندیده نموده اند و به هر صورت عقیدت کیشی و اخلاص مندی مطمح نظر خود نموده، این چند سطر بطریق دستاویز نوشته شده است که اگر احیاناً بعد از این ملاقات آن مشفق با طایفه ما مردم اتفاق افتد حسن خدمت آن عالیجاهان به نیکو وجه روشن گردد. خدای تعالی شما را به عافیت تمام تادیر نگاه دارد. تحریر فی تاریخ ۱۴ دسامبر سال ۱۸۴۱. ویلیام جی مکناتن" (۶)

چون دشمنی باطنی مکناتن نسبت به نایب امین الله خان واضح است و حتی تا آخرین لحظه حیات خود که برای توضیح مذاکرات برای ملاقات سردار اکبرخان در میدان چهاونی بی بی مهر و حاضر میشد، انتظار داشت که با مساعد شدن روح مذاکرات نایب مذکور را ذریعه سردار اکبرخان دستگیر کند. در حالی که به خود نایب مذکور مکتوب فوق الذکر را ارسال نموده بود و از اینجا دو رویی مکناتن هویدا میگردد.

در اواخر دوران حکومت مشترک انگلیس و شاه شجاع، چون ملیون افغان، شاه پوشالی و دست نشانده رانمی شناختند و نواب محمدمان خان را به شاهی برگزیده بودند، نایب امین الله خان به صفت نایب ثانی یاد می شد و در میثاق بسیار مهم تاریخی که بین سران مجاهدین ملی و نمایندگان انگلیسی مبنی بر تخلیه افغانستان به تاریخ شانزدهم ذیقعد ۱۳۵۸ قمری (اول جنوری ۱۸۴۲) در کابل به امضاء رسیده است. نایب امین الله خان به صفت "نایب الثانی، رفیع مکانی و الاجاه نایب امین الله خان" یاد شده است و این بزرگترین سند افتخار این مرد مبارز است.

افتخار دیگر این شخصیت ملی، آنست که تا خروج آخرین فرد انگلیسی از افغانستان در ۱۸۴۲ به حیث دشمن درجه اول انگلیسها باقی ماند، اما سوالی که پیش می آید اینست که یک چنین مرد مبارز و مجاهد چگونه مورد اعتماد شاه شجاع، شاه پوشالی نیز قرار داشت؟ در سطور بعدی پاسخ این سوال جستجو میشود.

### نقش نایب امین الله خان در جبهه ملی و دستگاه سلطنت شاه شجاع:

انگلیسها بعد از تبعید امیردوست محمدخان به هند، از نواب محمدزمانخان که در غیاب امیردوست محمدخان و وزیر اکبرخان، اینک ریاست بارکزائی هارا داشت ورقیب خانوادگی شاه شجاع شناخته می شد، خوف داشتند. انگلیسها در میان سران قومی خوب دریافته بودند که برای تخفیف وزن بارکزائی ها وسبک ساختن ثقل مقام سردار محمدزمانخان، باید شخص دیگری از رؤسای قومی تقویت شود و لوکه این شخص دشمن درجه اول آنها هم باشد. از این لحاظ شاه شجاع البته به استشاره انگلیسها، به نایب امین الله خان لوگری وپسران و خاندان او که به عنوان سرپرست اقوام غلجائی لوگر وکوهدامن واطراف کابل از اعتبار ورسوخ فراوان برخوردار بود، تمایل واعتماد زیاد نشان می داد و در دربار عام، به اوخلعت های بسیار می داد تا با این کار خود سرداران بارکزائی را تخریش کند. موهن لال نیز متذکر میگردد که: شاه شجاع بالای امین الله خان لوگری اعتماد زیادداشت ونواب محمدزمان خان همراه سران بارکزائی این صحنه را تماشا نموده منتظر یک فرصت بودند تا نفوذ امین الله خان را خنثی سازند... از اکبرخان در جلال اباد نامه پشت نامه میرسید وقوای امدادی از کابل میخواست تا انگلیسها را از جلال اباد بیرون سازد، اما حسادت های خانوادگی بین سران بارکزائی و درانی، واتکاء واعتماد روزافزون شاه شجاع بالای امین الله خان لوگری چنان موضوع بحث روزمره قرارداشت، که به تقاضاهای مکرر محمداکبرخان واوزاع جلال اباد هیچ اعتنائی نمیشد. (۷) حتی وقتی که در اثر فشار واصرار ملت بالاخره شاه شجاع حاضر شد که برای محاربه با قوای انگلیس مقیم جلال اباد ومقابله با جنرال سیل وجنرال پالک، از کابل به طرف جلال اباد حرکت کند، پسر خود فتح جنگ را در بالاحصار کابل قائمقام کرد ونصرالله، یکی از پسران امین الله خان لوگری را به نیابت سلطنت انتخاب وبرقرار نمود.

این کار شاه شجاع در آخرین روزها و آخرین ساعات سلطنتش چه معنی داشت؟ آیا میخواست با این کار خودنواب محمدزمانخان را در برابر نایب امین الله خان تحریک نماید ومیان امیرمجاهدین ونایب او نفاق وشقاق ایجاد نماید؟ شاید. وآیا نایب امین الله خان در عین حالی که نایب نواب محمدزمانخان، شاه منتخبه مجاهدین بود، در عین زمان نایب ومشاور و دوست نزدیک شاه شجاع نیز بود؟ آیا نایب با نشان دادن این سیمای سیاسی خود میخواست به قول معروف "هم لعل بدست آید وهم یار نرنجد؟"

**مرحوم کهزاد** برای عقیده است که، نایب امین الله خان از طریق نزدیکی باشاه شجاع میخواست او را به ائتلاف با بارکزائیها و در رأس نواب محمدزمانخان وسایر سران مجاهدین وادار نماید وسپس مشترکاً در طرد کامل دشمن، که هنوز قسمتی از آنها در جلال اباد و قندهار مستقر بودند کمر بندد. "پس اگر مفکوره آشتی دادن دو قوم بزرگ در این موقع حساس، با سعی نایب امین الله خان عملی میشد، امکان زیاد داشت که نظریه ملیون وبارکزائی ها هم به بهترین صورت آن عملی می گردید وهم کابل وغزنه واستالف از آتش سوزیهای اجنبی درمان می ماند." (۸)

ولی هرگاه نایب امین الله خان چنین نیتی داشت، چرا آن را با نواب محمد زمانخان در میان نگذاشته ورضانیت او را بدست نیآورده بود؟ وادارکردن شاه شجاع برای ائتلاف با بارکزائیها وسپس آماده ساختن شاه برضدانگلسها کاری بودکه امکان آن بسیار بعید به نظر می آمد، زیرا شاه در سایه سرنیزه انگلیسها قدرت را از بارکزائیها غصب کرده بود و در مواقع مختلف حیثیت و وقار آنها را در انظاردیگران تخریش میکرد و این عمل شاه دره عمیقی از تنفر میان بارکزائیها و او ایجاد کرده بود، بخصوص که قصداً به جای رهبرمجاهدین یعنی نواب محمدزمانخان، از نایب امین الله خان بیشتر و بر ملاتر تقدیر وتکریم به عمل می آورد. طبعاً چنین روشی حکم نمک پاشیدن برزخمهای بارکزائیها را داشت وآهسته آهسته فضای اعتماد و باورمندی نواب محمدزمانخان را نسبت به امین الله خان مکدر ساخته رفت. وچنین چیزی را شاه شجاع از خدا میخواست، بخصوص که نایب امین الله خان از نزدیکی باشاه شجاع بدش نمی آمد و ازکسب منزلت و قدرت در دربارش راضی معلوم میشد. واین رضانیت خاطر نایب از نفوذ وحاکمیت در درباروقتی بهتر وبیشتر برملا گردید که چون شاه شجاع توسط شجاع الدوله، پسر نواب محمدزمانخان در پنجم اپریل ۱۸۴۲ میلادی کشته شد(۹)، نایب امین الله خان، فوراً فتح جنگ را از قلعه محمودخان بیات به بالاحصار برده او را بحیث پادشاه وپسر خود نصرالله خان را به حیث نایب او اعلان کرد. این حرکت نایب امین الله خان که بدون رضانیت نواب محمدزمانخان صورت گرفته بود، طبعاً برنواب محمد زمان خان و هواخواهان او گران آمد و آنها عدم اطاعت خود را از چنین پادشاهی ابراز داشتند.

نایب امین الله خان چون دید که دسته محمدزمانخان با پادشاهی فتح جنگ مخالفت می ورزند، درصدد برآمد تا به پادشاهی فتح جنگ، رنگ و صبغه جرگه قومی بدهد. پس عده ای از منتقدین وسران کابل از قبیل: میرحاجی، نایب حمزه خان، سرفرازخان، امیراصلان خان قزلباش، قاضی ملانورمحمدخان، محمد باقرخان، غلام حسن خان افشار، غلام رسولخان، ملک ظفرخان را با خودهم نظر ساخت تا دریای عهدنامه ای مبنی برپادشاهی فتح جنگ پسر شاه شجاع امضاء گذارند.

این عهدنامه(یا قطعنامه) به اقوام بارکزائی وظیفه میداد تا بلاد رنگ به کمک سردار اکبرخان به سوی جلال آبادحرکت کنند وبه اقوام پوپلزائی وظیفه می سپرد تا برای اخراج انگلیسها بسوی قندهار بشتابند و اقوام غلجائی وقزلباش وافشار وکابلی را آزاد ومخیرگذاشته بود تا با هرکه خود خواسته باشند یکجا شوند و یا اینکه بیطرف بمانند ودرکابل از امنیت شهر دفاع نمایند. (۱۰)

این فیصله نامه اساساً نمیتوانست زمینه تطبیق داشته باشد وگره از مشکل مدعیان سلطنت بگشاید، چه هدف اساسی این عهدنامه دورساختن رقبای خاندان شاهی از پایتخت و صاف کردن میدان برای اولاده شاه شجاع ونایب امین الله خان بود. واین باریکی را نواب محمدزمانخان بیش از همه درک میکرد ومخالفت خود را با آن ابراز داشت. گذشته از این، اقوام

بارکزائی و نیروهای نواب محمدزمانخان از پنج شش هزار بیشتر نبودند. نواب محمدزمانخان چگونه میتوانست با این نیروی اندک برای مقابله با قشون بیست هزار نفری تازه دم جنرال پالک در جلال آباد، حرکت کند و شکست قطعی و بدنامی تاریخی را برای خود و اقوام خود کمائی کند؟ در حالی که انگلیسها تنهاوتنها دشمن بارکزائیها و سردار اکبرخان نبودند، وانگهی افغانستان هم تنها کشور بارکزائیها و پوپلزائیها نبود که می بایستی تنها همین دوقوم به مقابله با دشمن برمیخاستند و با درک عدم توازن نیروهای خود با دشمن، خود و اقوام خود را تباه میساختند. پس واضح است که نایب امین الله خان از صدور عاجل این عهد نامه (بدون شرکت نماینده بارکزائیها) نیات و اهدافی داشت که شاید گفته میرمحمدصديق فرهنگ در مورد وی صادق باشد، آنجاکه مینویسد: «نایب امین الله خان مردجاه طلبی بود و میخواست پادشاهی در دست شخص ضعیفی باشد که نتواند در برابر خوانین ایستادگی کند و کارها را خودش به عنوان وزیر اداره نماید و برای این منظور وی به شهزادگان سدوزائی مایل و به اعاده پادشاهی امیردوست محمدخان مخالف بود.» (۱۱) به همین دلیل فیصله نامه با اعتراض شدید اقوام درانی و قبل از همه بارکزائیها روبرو شد.

بیعت نمودن نواب محمد زمان خان به پادشاهی که پدرش بدست پسر او به قتل رسیده بود، کار بسیار دشواری بود. نایب امین الله خان یک بار دیگر سعی کرد تا به جای پسر خود، وزارت فتح جنگ را به نواب محمدزمانخان واگذارد، ولی این پیشنهاد او هم پذیرفته نشد. بالنتیجه فتح جنگ فرمانی صادر کرد تا نواب محمدزمانخان و تمام بارکزائیها بلادرنگ کابل را ترک گویند. میردرویش، برادر میرمسجدیخان به شفاعت نزد نایب امین الله خان رفت و دو روز مهلت خواست تا محمدزمانخان برای رفتن آمادگی بگیرد. در اثر رد و بدل حرفهای سخت میردرویش، نایب امین الله خان برآشفته و با سلیبی بر روی میردرویش زد. این سلیبی بارکزائیها و هواخواهان شان را چنان به غلیان آورد که بلادرنگ برخانه نایب در بیرون بالاحصار یورش بردند و آن را تاراج کردند و سپس بالاحصار را در محاصره گرفتند. بعدها عده ای از پوپلزائیها و از جمله سردار عبدالسلام خان، پسر سردار محمداکرم خان بامیزائی از بالاحصار بیرون شد و به صف سردار نواب زمانخان پیوست. بدین ترتیب جبهه نواب محمدزمانخان قوت بیشتر گرفت و مدت ۴۰ روز هواخواهان نواب محمدزمان خان با طرفداران نایب امین الله خان و نیروهای فتح جنگ در کوچه های کابل مشغول زد و خورد بودند بالآخره قوای نواب زمانخان بالاحصار را در محاصره شدید خود قرار دادند. سرانجام نایب امین الله خان به نواب محمدزمان خان پیغام فرستاد که بهتر است از جنگ کوچه و بازار و پشت بامها در گذرد و به میدان بیاید تا زور آزمائی نمایند. نواب محمدزمانخان این دعوت را لیبیک گفت و احوال داد که حاضر است همین فردا در تپه مرغان باهم دست و پنجه نرم نمایند. (۱۲)

بنابر اکبرنامه، قوای محمدزمانخان شش هزار نفر و قوای نایب امین الله خان به هجده هزار نفر میرسید. (۱۳) جنگ شروع شد و از هر دو طرف گروهی به خاک و خون غلتیدند، در نیمه روز که غلبه بر قوای نواب محمدزمان خان حتمی به نظر میرسید، ناگه سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان از تیزین وارد کابل شدند و سردار اکبرخان با سیصد سوار خود جانب نواب محمدزمانخان را گرفت و سپاه فتح جنگ و نایب را از پیش برداشت. نیروهای نایب مغلوباً بسوی بالاحصار فرار کردند، و سردار اکبرخان و همراهانش آنان را تا دروازه های بالاحصار دنبال نموده سلاح و مهمات آنها را تصاحب کردند. فتح جنگ و نایب امین الله خان به بالاحصار در آمدند و دروازه ها را از پشت بستند. بالاحصار به محاصره کشیده شد و کار نقب کنی آغاز گردید. نایب امین الله خان که عواقب این جنگ را خطرناک میدید، به محمدشاه خان بابکر خیل، دوست صمیمی سردار اکبرخان توصل جست و راه مصالحه پیش نمود.

در اثر میانجی گری محمدشاه خان بابکر خیل قضایاچنین فیصله شد که: فتح جنگ پادشاه باشد و سردار اکبرخان وزیر او و برای رفع کدورت و همبستگی بیشتر طرفین، دختر نایب امین الله خان به عقد نکاح سردار اکبرخان در آورده شود. بدین گونه غایله خاموش شد و از این تاریخ به بعد سردار اکبر خان به وزیر محمد اکبرخان شهرت یافت. (۱۴)

نواب محمدزمانخان از این فیصله ناراضائی خود را به سردار اکبرخان ابراز داشت، او را از قبول وزارت و خویشی با نایب امین الله خان منع نمود، مگر سردار اکبرخان اظهار کرد که او شرایط صلح را پذیرفته است و نمیتواند از قولش برگردد، بقول حمید کشمیری:

چو شب بسته پیمان سحر بشکنم چه گوید بر دوستان، دشمنم؟

درستی گر از عهد خود گم کنم از این پس چه پیمان به مردم کنم (۱۵)

با این جواب میانه نواب محمدزمانخان و سردار اکبرخان برهم خورد تا آنجا که هر دو پسر عمو بر روی هم شمشیر کشیدند و سردار اکبرخان غالب شد و نواب محمدزمانخان را بخشید و سپس او را تا بازگشت امیر دوست محمدخان از هند به نیابت از سلطنت کابل ابقا کرد. (۱۶)

متأسفانه که این فیصله ها در هنگامی که قوای جنرال پالک در آستانه کابل رسیده بود به حال مملکت سودمند نیفتاد و وزیر اکبرخان که قوای بسیار با خود نداشت در مقابل قشون انتقام جوی ۲۰ هزار نفری جنرال پالک در تیزین تاب نیاورد و به طرف پروان عقب نشینی کرد و نایب امین الله خان را به حیث سپهسالار کل قشون افغانی تعیین نمود. (۱۷) فتح جنگ، تحت بیرق انگلیسها در آمد و نواب زمان خان هم به گوشه ای خزید. در این میان تنها مردی که غازیان کوهستان و کوه دامن را به دور خود جمع کرد و در تپه های استالف علیه "مکسکیل" و قوای اعزامی او تا آخر مقابله و مقاومت میگرد نایب امین الله خان بود که انگلیسها او را دشمن سرسخت خود می دانستند و حق دارد از او به عنوان یک غازی مرد مجاهد و دشمن اجنبی ها در کشور تکریم به عمل آورده شود.

امیر دوست محمدخان در دور دوم سلطنت خود این شخصیت ملی و نامدار را بنابر دوستی و همکاری نزدیک او با شاه شجاع و پسرانش ویا به خاطر مخالفت و جنگ های او با نواب زمانخان و هواخواهان بارکزائی ها ویا به منظور ضبط دارائی و جایداد و ثروتی که گفته میشود بعد از مرگ شاه شجاع و تخلیه قشله جنگی شیرپور نصیب او شده بود، او را در محبس بالا حصار کابل انداخت تا سرانجام این مرد بلند همت در سال ۱۲۷۴ قمری / ۱۸۵۸ م به عمر ۸۷ هفت سالگی در محبس وفات نمود. (۱۸)

بریدمن "ایر" در یاد داشت ۶ جون ۱۸۴۲ مینویسد: "حوالی ساعت پنج عصر صدای فیر بسیار شنیده شد و قوای (پهره دار) ما بسیار وارخطا بودند. گفته میشود که فتح جنگ از بالا حصار حمله کرده و ذخایر اسلحه و شتران محمد اکبرخان را با خود برده است. شب شنیدیم که سردار، امین الله خان را بخاطر توطئه ای که در همدستی با فتح جنگ علیه او سازمان داده بود، دستگیر و بندی نموده است. گفته می شد نایب امین الله خان هژده لک روپیه پول دارد و سردار میخواست این پول را از او بگیرد. [سه روز بعد نهم جون ۱۸۴۲، "ایر" شایعه دستگیر شدن نایب امین الله خان بدست سردار اکبرخان را دروغ میخواند]. امین الله ... بر اثر استعداد، دلآوری و چمبازی خود تا سطح مشهورترین اشخاص کشور بالا رفت. امیر آخرین دوست محمدخان از وی زیاد می ترسید و تا اندازه ای بر او بدگمان بود که او را از آمدن به کابل منع کرده بود. تمام وادی لوگر در دست او بود و میتوانست ده هزار جنگجوی رابه میدان جنگ حاضر کند. برای محمد اکبرخان دوستی یک چنین شخصی بخاطر رسیدن به اهدافش بسیار مهم بود. امین الله خان محرک اصلی شورش (قیام) و قاتل اصلی الکساندر برنس بود و از این گذشته او پهلوی هر کسی ایستاده می شد که نفعی از وی متصور بود. امکان ندارد که یک چنین شخص غیر متعادل از جنگ عدالت انتقام جویان فرار کند." (۱۹) ایر در یاد داشت دیگر خود (مورخ ۲۵ جون) مینویسد: "امروز کپتان میکیزی و کپتان تروپ به دیدن ما آمدند و گفتند که فعلاً در کابل سردار اکبرخان بر رقبای خود دست بالا دارد و قزلباشان به وی تسلیم شدند و موهن لال را تسلیم کردند... و در یاد داشت ۲۹ جون متذکر میشود که امروز،" فتح جنگ از طرف محمد اکبرخان به حیث پاچا اعلان شد و خودش در حال حاضر به لقب وزیر قناعت کرده." (۲۰)

این بود نظریات مورخین و یاد داشت های گزارشگران خودی و بیگانه در مورد قیام کابل و عناصر موثر در آن که خدمت هموطنان ارائه شد. روان این مبارز نامدار شاد و یادش گرامی باد.

## رویکردها:

- ۱- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان، ۱۳۳۵، ص ۱۱۰-۱۱۱
- ۲- حبیبی، دافغانستان پیش لیک، ص ۱۷۴
- ۳- در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ۱۳۳۱، ص ۱۱-۱۴، ۱۴۰، رجال و رویدادهای تاریخی، ص ۱۱۱
- ۴- موهن لال، حیات امیر دوست محمدخان، ج ۲، صص ۳۱۱-۳۱۴
- ۵- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ۵۵۰
- ۶- کهزاد، بالا حصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۳۰۳
- ۷- موهن لال، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۴۶
- ۸- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۱۳۰
- ۹- سیستانی، دونا بغه نظامی، سیاسی افغانستان، در نیمه قرن نوزده، چاپ ۱۳۷۸ ش، ایران، ص ۳۶۳
- ۱۰- کهزاد، بالا حصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۳۲۴-۳۲۶
- ۱۱- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، طبع امریکا، ۱۳۷۶، ص ۱۹۲
- ۱۲- سیستانی، دونا بغه نظامی، سیاسی افغانستان، ص ۳۳۵-۳۳۶
- ۱۳- حمید کشمیری، اکیرنامه، ص ۱۰۰
- ۱۴- فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۵، ۱۸۳، بالا حصار کابل، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۳۴
- ۱۵- اکیرنامه، ص ۲۲۱-۲۲۳
- ۱۶- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۵
- ۱۷- میرزا عطا محمدشکار پوری، تازه نوای معارک، ۱۳۳۱ ش، ص ۱۶۹
- ۱۸- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۱۱۴، روزنامه ملی انیس، شماره های ۲۶ و ۲۷ قوس ۱۳۷۰ ش
- ۱۹- په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، نویسنده: بریدمن وینسینت ایر، مترجم پشتو، نسیم سلیمی، ۲۰۰۷، ص ۲۱۹
- ۲۰- همان اثر، صفحات ۲۲۲-۲۲۳ مقایسه شود با صفحه ۳۵۷ جلد دوم تاریخ موهن لال